

بودن یا نبودن؟! نه، چه گونه بودن! مقایسه شعر «عقاب» از پرویز ناتل خانلری و «نسر» از عمر ابوریشه

منصور پیرانی*، استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی - تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۷/۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۹/۱۸

چکیده

محیط اجتماعی، زمینه‌های فرهنگی و سرگذشت‌های قومی از مؤثرترین عوامل در پدید آمدن آثار ادبی و هنری‌اند. از سوی دیگر امیدها، پیروزی‌ها، اهداف و آرمان‌ها از عوامل توفیق نویسنده و هنرمندند. دو شاعر و نویسنده همعصر، پرویز ناتل خانلری شاعر و ادیب ایرانی و عمر ابوریشه شاعر و ادیب سوریه‌ای، در فاصله زمانی بسیار نزدیک (تقریباً چهار سال) مثنوی «عقاب» و قصیده «نسر» را سروده‌اند بی‌آنکه از اثر یکدیگر آگاهی و حتی شناختی از هم داشته باشند؛ دو شعر با تخیل، دورنما و تصویر ذهنی یکسان و حتی با اندکی مسامحه در عنوان، با نامی واحد - چنان‌که در متون معاصر عربی «نسر» را معمولاً عقاب ترجمه می‌کنند. آن‌گونه که از دو شعر و مخصوصاً از سرگذشت دو شاعر برمی‌آید هر دو تجربه‌های مشابهی را در زندگی شخصی و محیط اجتماعی و فرهنگی از سر گذرانده‌اند. گذشته از آن، مفاهیم پنهان در نهاد جمعی تبار دو شاعر یا به تعبیر یونگ همان ضمیر ناخوابگاه قومی، دو شاعر را به خلق اثری با تخیل مشابه و بهره گرفتن از مفهوم اسطوره‌ای و نمادین عقاب و نسر کشانده است. خانلری اندیشه خود را به طریق رؤیای صعود و استعلا، و عمر ابوریشه با خواستن و نتوانستن و سقوط اما امید به بازگشت و صعود نمایانده‌اند. در این نوشته دیدگاه، خاستگاه ذهنی و تشابهات و تقابل‌های فکری - فرهنگی دو شاعر که به نظر می‌رسد حاصل مخیله اجتماعی و روحیات قومی و ملی باشد به‌عنوان سرچشمه‌های فکری دو شاعر بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، عقاب، نسر، آرمان، مخیله اجتماعی، نماد.

* E-mail: M_pirani@sbu.ac.ir

۱. مقدمه

جست‌وجو در ادبیات ملت‌ها و یافتن شباهت‌ها، تفاوت‌ها و تأثیر و تأثرات میان آنها تحت عنوان واحدی به نام ادبیات تطبیقی، یکی از شاخه‌های اساسی پژوهش‌های ادبی در دو قرن اخیر بوده است. از زمان پیدایش این دانش نوپا، همزمان با تلاش برای تدوین اصول و مبانی علمی و تبیین چارچوب آن، چالش‌ها و بحث‌ها و مجادله‌ها تا به امروز ادامه داشته است. تبیین اصول و معیارهای علمی دانش ادبیات تطبیقی به اوایل قرن نوزدهم در فرانسه مربوط می‌شود. پژوهشگران فرانسوی نخستین کسانی بودند که در این شیوه به تحقیق پرداختند. فرانسوا آبل ویلمان^۱ به سال ۱۸۲۸ در کلاس‌های درس خود از تأثیر متقابل ادبیات انگلیسی، ایتالیایی و فرانسوی بر یکدیگر سخن گفت و برای نخستین بار اصطلاح ادبیات تطبیقی را به کار برد (غنیمی هلال ۱۱-۱۳) و بعد از او ژان ژاک آمپر به سنجش ادبیات شرق و غرب پرداخت و دانشجویان خود را به پژوهش در ادبیات ملت‌های دیگر برانگیخت (همان ۱۱). اما واقعیت این است که ادبیات تطبیقی همانند خود ادبیات از آن همه ملت‌هاست؛ و همان‌گونه که ادبیات همزاد انسان است، ادبیات تطبیقی نیز همزاد اندیشه و زبان انسان است. از آن روز که انسان زبان به سخن گشود و اقوام و ملت‌ها پدید آمدند ادبیات تطبیقی هم زاده شد. هر ملتی - نخبگان و اندیشمندان - با دیدگاهی خاص که محصول عوامل و عناصر گوناگونی چون محیط، نژاد، وراثت، زمان، زبان، فرهنگ و ... است به ادبیات نگاه می‌کند و بنا به درک و دریافت و توانمندی خود اثر یا آثاری پدید می‌آورد.

۲. «ادبیات تطبیقی» و دیدگاه‌ها

با در نظر گرفتن گستره ادبیات، طبیعی می‌نماید که تعریف و مفهوم واحدی از ادبیات تطبیقی که به اجماع مورد پسند و پذیرش صاحب‌نظران و منتقدان باشد به دست نیاید - همچنان که برای خود «ادبیات» به دست نیامده - و مفهوم این اصطلاح حتی در میان صاحب‌نظران این دانش محل نزاع باشد. با نگاهی به مجموع تعریف‌های ارائه شده

^۱ François Abel Vilemain

(براساس منابع قابل دسترس) می‌توان گفت که نکته مشترک و مورد اتفاق همه صاحب‌نظران، همان است که ژان ژاک آمپر و پژوهشگران ادبیات تطبیقی بعد از او، به‌ویژه ام. اف. گویارد در عمل و نظر بدان پرداختند: «بررسی روابط ادبی میان ملت‌ها» (گویارد ۱۷). این مفهوم بعدها گسترش می‌یابد و بعد از پشت سر نهادن فراز و فرودها و مجادله‌های فراوان، هنری رماک بنیانگذار نحله امریکایی ادبیات تطبیقی آن را از محدوده «روابط ادبی» به حوزه‌های دیگر معارف و علوم انسانی نیز می‌کشاند (خطیب ۵۰). به‌هرحال از پژوهش‌های انجام‌گرفته و آثار عرضه‌شده چنین برمی‌آید که از میان رویکردهای نحله‌های گوناگون در قلمرو پژوهش‌های تطبیقی، دو گرایش عمده در این عرصه بیشتر فعال بوده‌اند:

نخست گرایشی که دامنه پژوهش‌های مربوط به ادبیات تطبیقی را به پژوهش‌های ادبی صرف محدود می‌کند و به حوزه‌های دیگر نمی‌کشاند و شرط تطبیق و گسترش زمینه مطالعاتی آن را «مطالعات زوجی، روابط تاریخی و اثرگذاری و اثرپذیری ادبیات (= آثار ادبی) ملت‌ها می‌داند» (باسنت^۱ ۱۳-۱۷). (نحله فرانسوی ادبیات تطبیقی)

گرایش دیگر، قلمرو مفهوم ادبیات تطبیقی را آن‌قدر وسیع می‌گیرد که پژوهش‌های تطبیقی نه‌تنها ادبیات و آثار ادبی ملت‌ها بلکه دیگر حوزه‌های فعالیت‌های هنری همچون مجسمه‌سازی، نقاشی، معماری، موسیقی و ... و حتی قلمرو دیگر شاخه‌های معارف و علوم انسانی را نیز دربرمی‌گیرد (همان ۳۱). (نحله امریکایی ادبیات تطبیقی)

دو شعر از دو شاعر پارسی و تازی («عقاب» از پرویز ناتل خانلری و «نسر» از عمر ابوریشه) از منظر نحله امریکایی ادبیات تطبیقی قابل مقایسه و بررسی است. چه بی‌آنکه تأثیر و تأثری میان این دو شاعر رخ داده باشد و بی‌آنکه از سروده همدیگر آگاهی داشته باشند خانلری متأثر از منبع الهام بیرونی (دختر سروان اثر پوشکین) و عمر ابوریشه براساس زندگی اجتماعی و رسوبات فکری اجدادی، به خلق اثر خود پرداخته‌اند که هر دو بدیع‌اند و پیام‌والایی دارند؛ لکن تفاوت در نوع نگاه دو شاعر است و سؤال اینجاست که آیا این دو نگاه متفاوت به دو عنصر نمادین، متأثر از

^۱ Bassnett, Susan

خاستگاه فرهنگی است یا نگرش شخصی شاعر چنین برداشتی را به تصویر می‌کشد؟ در ادامه مقاله پاسخ را بررسی خواهیم کرد.

۳. مسئله، فرضیه، روش و پیشینه تحقیق

در میان آثار ادبی ملت‌ها نمونه‌هایی یافت می‌شود که یا شبیه هم هستند و این شباهت‌ها یا آگاهانه است یا تصادفی؛ و یا براساس روابط ادبی و تأثیر و تأثر پدید آمده‌اند. «عقاب» خانلری و «النسر» عمر ابوریشه از جمله آثاری هستند که شاعرانشان بی‌آنکه از کار یکدیگر آگاهی داشته باشند و به تعبیر رژه دبری بی‌آنکه «ارتباط^۱ و انتقالی^۲» میان این دو صورت گرفته باشد به خلق اثر ادبی ارزشمندی توفیق یافته‌اند که با وجود تقابل‌ها اشتراکات و تشابهات زیادی با هم دارند و اتفاقاً از نظر زمانی هم بسیار به هم نزدیک‌اند؛ خانلری تقریباً چهار سال بعد از ابوریشه شعر عقاب را سروده است؛ مایه و مضمون شعرش را مدیون پوشکین نویسنده روس است (در متن به آن ارجاع شده است) و عمر ابوریشه هم مضمون قصیده‌اش را از مضامین فکری - فرهنگی رایج در ذهن و محیط و مخیله اجتماعی مردمان عرب گرفته است و می‌دانیم که محیط طبیعی و فکری - فرهنگی، مؤثرترین عامل در پدید آمدن آثار ادبی است.

پژوهش پیش رو در پی نقد و بررسی مقایسه‌ای دو اثر است و مراد از مقایسه دو اثر این است که تفاوت نگرش، و برداشت دو ملت از زندگی، با دو روحیه متفاوت، در قالب نماد عقاب در نگاه دو شاعر که برآمده از متن و بطن تاریخ و فرهنگ دو جامعه است نمایان شود. مسئله پژوهش حاضر این است که معلوم گردد «انتخاب نماد مشابه و مقاربت در شعر دو شاعر، ریشه در کدام منشأ فکری دارد و این تفاوت در عین ارتباط از کجا سرچشمه می‌گیرد؟» در جستارهای به عمل آمده روشن شد که با وجود قرابت‌ها و تقابل‌ها در دو اثر و همزمانی حیات دو شاعر، میان آن دو هیچ‌گونه رابطه فکری - ادبی یا تأثیر و تأثر نبوده، بلکه آنچه آنان را به خلق اثری آرمانی با مضمون

^۱ communication

^۲ transmission

^۳ خانلری مثنوی «عقاب» را در تاریخ ۱۳۲۱/۵/۲۴ سرود و در مهر ماه ۱۳۲۱ ش/۱۹۴۲م در مجله مهر به چاپ رسانید. قصیده «نسر» عمر ابوریشه هم تاریخ سال ۱۹۳۸م (برابر با ۱۳۱۷ش) را در دیوان بر حاشیه صفحه دارد.

تقریباً مشترک و نزدیک به هم توفیق بخشیده است بن‌مایه‌ها و اشتراکات فرهنگی و قریحه هنری دو شاعر است. با توجه به موارد ذکر شده، همچنین اشتراکات بنیادین در اساطیر و نمادهای فرهنگی دو ملت، شباهت‌های این دو اثر معقول می‌نماید. در سوی دیگر این قرابت‌ها، تفاوت‌ها و تقابلهایی دیده می‌شود که آن هم برآمده از محیط فرهنگی - اجتماعی و نوع نگرش دو ملت عرب و ایرانی به پدیده‌ها، عناصر و موجودات حیات و میزان بهره‌مندی ایشان از اساطیر و کهن‌الگوها و تأثیر آن در تحولات فرهنگی، فکری و اجتماعی است که تفاوت‌ها و تقابل‌ها را لازم و پذیرفتنی می‌نماید. از آنجا که هر دو شاعر، موجودی اساطیری را به‌عنوان موضوع شعر برای القای پیام خود برگزیده‌اند، برمی‌آید که بنیاد فکری هر دو مبتنی بر اسطوره و مفاهیم اسطوره‌ای است و با پناه بردن به تفکر اساطیری، می‌کوشند حریم زمان و دیوار مرگ را بشکنند، تا بی‌نهایت بروند و همیشه در اوج شکوه و اقتدار بمانند.

در مورد پیشینه پژوهش هم گفتنی است که نگارنده جز پژوهشی که در سال ۱۳۸۹-۱۳۹۰ با عنوان «بررسی تطبیقی رمز عقاب در شعر خانلری و عمر ابوریشه» به کوشش سه تن از اعضای هیئت علمی و دانشجویان^۱ دانشگاه قم در مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز (سال سوم، شماره چهارم) به چاپ رسیده است مورد دیگری نیافت. آن هم چنان‌که از عنوانش برمی‌آید، نویسندگان مقاله، عقاب و نسر را به یک معنا گرفته، به بررسی معنای رمزی عقاب در دو شعر پرداخته‌اند و بررسی تطبیقی صورت نگرفته است.

۴. چارچوب نظری

نماد و نماد پردازی

از آنجا که شاعران در شرایط سخت و در محدودیت‌ها و به‌خصوص در بحران‌های اجتماعی با استفاده از زبان استعاره و نماد به بیان مقصود خود می‌پردازند، نخست توضیح مختصری از نماد ارائه می‌شود. نماد، مظهر مفهومی پیچیده و چیزی است که به

^۱ سید محمدرضا مصطفوی‌نیا استادیار زبان و ادبیات عربی، محمودرضا توکلی محمدی مربی زبان و ادبیات عربی و دانشجوی دکتری، سلمان محمودی دانشجوی کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات عربی.

دلایل ارتباط، مفهوم دیگری را غیر از آنچه خودش است به ذهن تداعی کند یا به دلیل شباهت‌هایی، مفهومی را القا یا به ذهن متبادر کند و «در ادبیات نیز نماد به چیزی اطلاق می‌شود که به جای چیز دیگری قرار گرفته باشد؛ یعنی چیزی که هم خودش باشد و هم مفهومی فراتر از خودش را برساند» (داد ۵۰۱-۵۰۲). مثال آن، کبوتر سپید است که هم به معنای خود کبوتر و هم نماد صلح است. «نماد در ادبیات یا مفهوم ادبی می‌تواند ترکیبی از تصویر با یک مفهوم باشد. واژگان نیز خود گونه‌ای نماد هستند. همچنین نماد می‌تواند عمومی باشد یا خصوصی» (کادن^۱ ۶۷۱-۶۷۲). نمادها خلاصه بسیاری از اندیشه‌ها و نگرش‌هایی هستند که در شرایط و دوره‌های متفاوت، بر معانی متفاوتی دلالت دارند. چنان‌که هلال ماه، نماد سازمانی به نام صلیب سرخ (= سازمان جمعیت هلال احمر) است. نماد گاهی یک واژه است؛ مثل تاج که نماد قدرت است یا عقاب که مفاهیم نمادین گوناگونی دارد مثلاً صعود، الهام، اقتدار و نمادگرایی از نظر فکری بیشتر تحت تأثیر فلسفه آرمان‌گرایی بود که از مابعدالطبیعه الهام می‌گرفت.

عقاب در نمادهای آیینی به جنبه‌های «خورشیدی» بودن، «نماد همه خدایان آسمانی»، «خورشید در اوج»، «اصل معنوی»، «صعود و الهام»، «رهایی از بندگی»، «غرور و تفکر»، «به مقام خدایی رساندن»، «سلطنت» و «قدرت و بلندی» معروف است (کوپر ۲۸۰). تصور می‌کردند عقاب می‌تواند تا کنار خورشید پرواز کند و بدون خیره شدن بدان بنگرد و با آن همسان شود؛ و این نشان از بی‌اعتباری دنیاست. «عقاب نشان‌دهنده اصل معنوی در بشر است که می‌تواند به آسمان‌ها صعود کند» (همان). «در اساطیر ملل نیز گاه، مظهر مبارزه میان اصول روحانی و آسمانی با جهان فرودین است» (یوسفی ۶۸۸). در المعجم الوسیط آمده است: «طائرٌ من کواسر الطیور، قوی المخلب، مُسْرَوٌ، لَهُ مَنَارٌ قَصِیرٌ اَعْقَفٌ، حَادٌّ البصر، و فی المثل ابصرٌ من عقاب» (ابراهیم مصطفی ۶۱۳). در حیات الحیوان هم آمده که هر مبارزی در جنگ عقاب بیند دلیل پیروزی وی بر دشمن باشد چراکه آن نشان رایت نبی(ع) بوده است (دمیری ۴۷۸-۴۷۹) و هرکس بیند که مالک عقاب یا نسر گشته نشان آن باشد که عزت و سلطنت و عمر طولانی یابد و بر دشمنش فائق آید (۴۷۹).

^۱ Cuddon

«نسر» هم نمادی دو وجهی دارد. از یک سو آن را «نماد نگرانی مادرانه، حفاظت و پناهندگی» دانسته‌اند و از سوی دیگر «نماد ویرانی مرگ‌بار و حرص». در مورد کرکس‌ها هم تصور بر این بود که «ترکیبی از عصر چین، جادوگری مصر و هوشیاری عربستان هستند» (کوپر ۳۰۷). در فرهنگ نمادها به نماد «مرگ» تعبیر شده و در هنرهای مصری اغلب به‌عنوان قدرت مادران آسمانی تفسیر می‌شود و نیز نماد باروری و فراوانی در همهٔ وجوه ثروت است اعم از حیات مادی یا معنوی (شوالیه و گربرن ۵۴۳-۵۴۱). در المعجم الوسیط آمده است: «طائرٌ من الجوارح حادُّ البصر، قویٌّ من الفصيلة النسرية من رتبة الصقريات؛ وَهُوَ اكْبَرُ جَوَارِحِ حَجَمًا، وَ لَهُ مِنْقَارٌ مَعْقُوفٌ مَذْبَبٌ ذُو جَوَانِبٍ مُرَوِّدَةٌ بِقَوَاعِ حَادَةٍ وَ لَهُ قَائِمَتَانِ عَارِيتَانِ وَ مَخَالِبٌ قَصِيرَةٌ وَ ضَعِيفَةٌ، جَنَاحَانِ كَبِيرَانِ؛ وَ هُوَ سَرِيعُ الْخَطَى، بِطَبِئِ الطَّيْرِ، يَتَغَذَّى بِالْحَيْفِ؛ وَ لَا يَهَاجِمُ بِالْحَيَوَانِ، إِلَّا مُضْطَرًّا. وَ النَّسْرُ شَعَارُ بَعْضِ الدَّوَلِ الْعَرَبِيَّةِ» (ابراهیم مصطفی ۹۱۷).

هر دو شعر بیانگر مفهومی آرمان‌گرایانه‌اند. در شعر خانلری عقاب و زاغ هرکدام نماد تیپ خاصی از آدم‌ها هستند. عقاب نماد انسان‌های آزاده، بارزاده و دارای عزت نفس است که زندگی را هرچند کوتاه اما شرافتمندانه می‌خواهند. در شعر عمر ابوریشه، نسر مفهوم نمادین خاصی دارد. هم نمادی است از وطن یا سرزمین شاعر، و هم مفهوم نمادین برای شکوه و اقتدار گذشته که اینک به دلایلی تحلیل رفته و به ضعف گراییده است. نکته قابل ذکر اینکه نسر در ادبیات عربی برخلاف آنچه در ادب پارسی معنی کرده‌اند و معروف شده به معنای کرکس و لاشخور نیست و نگارنده تا برابر درست و دقیق فارسی آن را نیابد همان نام نسر را به کار می‌برد.

۵. نگاهی به اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی روزگار دو شاعر

در پژوهش‌های تطبیقی، توجه به مطالعات تاریخی از مسائل اساسی و قابل توجه است. بنابراین با بررسی تاریخی زمان سرایش دو شعر «عقاب» خانلری و «النسر» عمر ابوریشه سعی می‌شود زمینه‌های تاریخی و فکری شاعر که به پدید آمدن اثر هنری می‌انجامد بررسی شود. پیشتر اشاره شد که این دو شاعر هم‌عصر بوده‌اند و از قضا در یک سال هم

از دنیا رفته‌اند (۱۹۹۰) و سال سرایش عقاب و نسر هم بسیار به هم نزدیک است: قصیده «نسر» در سال ۱۳۱۷/۱۹۳۸ و مثنوی «عقاب» در سال ۱۳۲۱/۱۹۴۲. هر دو کشور ایران و سوریه در مناسبات داخلی از نظر سیاسی و اجتماعی و فرهنگی درگیر معضلاتی‌اند و در مناسبات خارجی هم تحت تأثیر پیامدهای جنگ جهانی دوم.

۱.۵ سوریه و عمر ابوریشه (۱۹۱۱/۱۲۹۰ - ۱۹۹۰/۱۳۶۹)

عمر ابوریشه در سال ۱۹۱۱ وقتی که مادرش برای دیدن خانواده خود به عکا در فلسطین رفته بود به دنیا آمد و بعد از چند ماه (حدود هفت ماه) به منبج سوریه، محل زندگی پدر و مادرش برگشت؛ در سوریه و لبنان پرورش یافت و تحصیلات دوره ابتدایی و دبیرستان را آنجا گذراند (الفخوری ۵۳۱). از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۶ که سوریه به استقلال رسید این کشور تحت استعمار فرانسه بود. اوضاع اجتماعی و سیاسی سوریه در این ایام (از آغاز دهه ۱۹۲۰ تا آغاز جنگ جهانی دوم در ۱۹۳۹-۱۹۴۰) سرشار است از اغتشاشات و اعتصابات‌های مردمی و دانشجویی که با تحریک ملی‌گرایان اتفاق می‌افتاد. خاطره تلخ اشغال این کشور به جنگ جهانی اول و زمانی بازمی‌گردد که سوریه پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی تحت نفوذ فرانسه و انگلیس یعنی طرف‌های پیروز جنگ درآمد. این نفوذ تا آنجا پیش رفت که در سال ۱۹۲۰ نیروهای فرانسوی این کشور را تصرف کردند و سوریه و لبنان با رأی جامعه ملل، تحت قیمومیت فرانسه قرار گرفت. قیمومیت فرانسه تا جنگ جهانی دوم ادامه داشت تا اینکه پس از سقوط فرانسه به دست آلمان نازی، سوریه نیز تحت حاکمیت فرماندهان فرانسوی طرفدار آلمان نازی درآمد. این کشور در همان زمان نیز موقعیت استراتژیک ویژه‌ای برای طرفین درگیر در جنگ جهانی داشت و به همین خاطر خیلی زود بریتانیا و فرانسه نبرد با قوای فاشیست را آغاز کرده و در سال ۱۹۴۰ سوریه را تصرف کردند. این کشور در این مدت در تب و تاب شورش‌ها و درگیر بحران‌های داخلی و مبارزه با استعمار فرانسه بود. «خشم و نفرت مردم، سیاست‌مداران و به‌ویژه شاعران از فرانسویان که با مردم مقابله می‌کردند روزبه‌روز افزون می‌شد. در این شرایط بود که شاعران، احساسات خود و ملتشان را در قالب شعر می‌نمودند و برخی از آنان به‌خاطر

ترس از استعمارگران، به زبان رمز یا مفاهیم نمادین پناه می‌بردند» (الکیالی ۲۲-۲۴). در این اوضاع و احوال بود که پدر عمر ابوریشه فرزند را برای ادامه تحصیل به مدرسه امریکایی در لبنان و چند سال بعد برای ادامه تحصیل در دانشگاه به لندن فرستاد تا در رشته شیمی صنعتی تحصیل کند. عمر همزمان با تحصیل در دانشگاه به سرودن شعر ادامه داد. در سال ۱۹۴۰ به‌عنوان عضو مجمع علمی سوریه برگزیده شد و در این سال بود که مسئولیت ریاست کتابخانه ملی را هم برعهده گرفت. در سال ۱۹۴۲ به‌سبب سرودن قصیده‌ای در رثای یکی از هم‌وطنانش که ضمن آن بر استعمار و استعمارگران هم تاخته بود سلطه‌گران فرانسوی او را به اعدام محکوم کردند.^۱ ابوریشه در کنار مسئولیت‌های فرهنگی، به مبارزات سیاسی خود با استعمار ادامه داد و به احزاب سیاسی سوریه (از جمله الشباب الوطنی) پیوست. وی از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۴ عهده‌دار مسئولیت‌های سیاسی هم بود؛ از جمله سفیر سوریه در برزیل، آرژانتین، هند و ... شد. او سرانجام در سال ۱۹۷۰ به بیروت بازگشت و از مسئولیت‌های سیاسی کناره گرفت. ابوریشه در ۲۲ ذی‌الحجه ۱۴۱۰ / ۱۵ ژوئیه ۱۹۹۰ در ریاض از دنیا رفت. پیکرش به سوریه انتقال یافت و در منبج سوریه به خاک سپرده شد.^۲

۲.۵ ایران و پرویز ناتل خانلری (۱۲۹۲/۱۹۱۴ - ۱۳۶۹/۱۹۹۰)

پدر و مادر پرویز ناتل خانلری هر دو از خاندان درباری و دارای مشاغل دیوانی بودند. خانلری بعد از پایان دوره دانشگاهی در ایران، برای ادامه تحصیلات تخصصی خود به فرانسه رفت و در مؤسسه تحقیقاتی انستیتو دو فونوتیک، وابسته به دانشگاه سوربن فرانسه به تحقیق پرداخت. از سال ۱۳۲۲ شمسی به انتشار دوره سی‌ساله مجله سخن توفیق یافت. در سال ۱۳۳۴ به مقام معاونت وزارت کشور منصوب شد و چندی بعد در مقام سناتور انتصابی مازندران به مجلس راه یافت و در سال ۱۳۴۱ برای مدت کوتاهی مقام وزارت فرهنگ را عهده‌دار بود و در سال ۱۳۴۴ بنیاد فرهنگ ایران را بنا نهاد (رستگار فسایی ۱۸). زمان حیات خانلری مصادف است با دوران حکومت پرتش

^۱ <http://www.adabalarabi.com> (دیوان عمر ابوریشه)

^۲ <http://www.syrianstory.com>

پهلویان پدر و پسر. بنابراین اشاره‌ای کوتاه به عصر پهلوی مخصوصاً پهلوی پدر ضروری می‌نماید.

در این سال‌ها ایران هم مانند سوریه درگیر تحولات و التهابات درونی و بیرونی است. در داخل، سلطنت از سلسله قاجار به پهلوی انتقال می‌یابد و در بیرون مرزها ایران با متفقین درگیر است. رضاخان بعد از اینکه توانست سلطنت را از دست تبار قاجار به‌درآورد سال‌های سلطنتش با پیگیری یک نظام جدید همراه بود. وی پس از رسیدن به سلطنت در سال ۱۳۰۴ «با ایجاد و تقویت سه پایگاه نگه‌دارنده‌اش - ارتش نوین، بوروکراسی دولتی و پشتیبانی دربار - برای تثبیت قدرت خود گام برداشت و توانست با بهره‌گیری از این سه پایگاه، نظام سیاسی را کاملاً در دست خود داشته باشد» (آبراهمیان ۱۶۹-۱۷۱) و بعد از اینکه توانست با استفاده از مقام وزارت جنگ و داخله، طرفداران خود را روانه مجلس مؤسسان کند «اصرار می‌ورزید که همه کارهای اجرایی باید توسط قوه مقننه تصویب شود. در نتیجه مجلس به مکانی برای اعمال تشریفاتی تبدیل شده بود» (همان ۱۷۲). رضاخان برای تضمین قدرت خود روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد، مصونیت پارلمانی نمایندگان را از آنها سلب کرد، احزاب سیاسی را از میان برد و پس از تحکیم و تثبیت کامل قدرت سیاسی خود بدون هیچ‌گونه طرح و برنامه منظمی برای نوسازی، به اصلاحات اجتماعی روی آورد. طولی نکشید که به‌خاطر اقداماتی نامعقول، پشتیبانی اقشار و طبقات مختلف جامعه را از دست داد و نارضایتی و ناامنی‌های زیادی به بار آورد. در نتیجه بسیاری از نویسندگان به‌خاطر «زورگویی و چپاول کشور، زیر پا گذاشتن قانون، تضعیف مذهب، زیر فشار قرار دادن مردم با گرفتن مالیات‌های سنگین، بی‌توجهی به نیازهای ضروری داخلی، ترجیح ارتش به سایر نهادهای دولتی، گردآوری ثروت هنگفت شخصی از مجاری ناسالم، کشتار روشنفکران، افزودن شکاف طبقاتی و... او را به باد انتقاد گرفتند» (همان ۱۹۱). همزمان با تشدید اختلافات و گسترش ناامنی و نارضایتی‌های مردم، اختلافات قومی و قبیله‌ای هم دوباره سر باز کرد و اهل قلم و فرهنگ را به فکر چاره‌جویی انداخت که آنان برای روشن شدن اذهان عمومی و مخصوصاً به‌منظور پیشگیری از اختلافات قومی و انحطاط بیشتر و حتی فروپاشی «زبان فارسی را تنها عامل ایجاد وحدت ملی دانستند» (همان ۵۰۰).

لنگرودی هم در کتاب تاریخ تحلیلی شعر نو رضاخان را به خاطر «تعطیلی نشریات و ارباب روشنفکران، محو آزادی بیان و اندیشه، از بین بردن زمینه رشد و فهم عمومی و خاموش کردن شور تجددطلبی و نوآوری و ...» یک خیانتکار می‌داند (لنگرودی ۱۸۰). بدین ترتیب حکومت استبدادی که با کودتای ۱۲۹۹ آغاز شده بود با تاجگذاری رضاخان شدت گرفت و شرایط دشواری را بر شاعران و نویسندگان تحمیل کرد، به گونه‌ای که آنها به جای سرودن شعر و خلق آثار هنری به کارهای پژوهشی روی آوردند.

نکته دیگر اینکه «انسان‌دوستی مطرح در ادبیات کلاسیک ایران برای بسیاری از شاعران سودمند بود و آنان می‌کوشیدند با پناه جستن به این گونه مضمون‌ها هم نیاز درونی خود و هم لزومات اجتماعی را که از جمله آنها آزادی و شادی بود در اشعارشان بیان کنند» (علوی ۲۵۰). «مقارن شهریور ۱۳۲۰/۱۹۴۰ که جنگ دوم بین‌المللی و حضور متفقین در ایران، جو روحی تازه‌ای به وجود آورد پاره‌ای حوادث را سبب گشت که با جزر و مد آنها ادبیات ایران شیوه‌های تازه‌ای را آزمود و این همه، ادب سی ساله ایران را تحرک و تنوعی بی‌سابقه بخشید. خانلری با انتشار مجله سخن تأثیر قابل توجهی در یک دو نسل از نویسندگان جوان‌تر باقی گذاشت» (زرین‌کوب ۱۳۶۱: ۶۲۲). وی از چهره‌های فرهنگی ایران در قرن بیستم است؛ در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت؛ مدیر مسئول مجله سخن و مدتی هم وزیر فرهنگ بود. «او در میان شاعران صد سال اخیر ایران با کمترین حجم شعر، بیشترین پایگاه شعری را به دست آورده است. در میان متأخران شعر فارسی به‌ویژه صد سال اخیر، این خانلری است که با این حجم بسیار محدودی از شعر تا به این حد مورد توجه و بحث قرار گرفته، پایگاه شعری بالایی به دست آورده است» (شفیعی کدکنی ۴۹۰).

۶. گزارش دو شعر

«عقاب» خانلری

در میان آشنایان به زبان و ادب فارسی، امروزه کمتر کسی را می‌توان یافت که در ادبیات ایران با شعر «عقاب» خانلری آشنا نباشد. خلاصه داستان آن این است که وقتی اجل در گوش عقاب، آواز رحیل می‌خواند عقاب به فکر می‌افتد «تا چاره ناچار کند». از این رو پیش زاغی می‌آید و راز کوتاهی عمر خود و درازی عمر کلاغان را از او

می پرسد. زاغ در پاسخ دلایلی می آورد و می گوید: شما عقابان از اوج آسمان به زمین فرود نمی آید و از خوردن گوشت تازه حیوانات دست برنمی دارید. خوراکتان تذرو است و تیهو، و پروازتان در کره آتش که بادش مضر است و باعث کوتاهی عمر؛ اما ما کلاغان در فاصله ای کمتر از سطح زمین پرواز می کنیم و غذایمان مردار است و اقامتمان در گندزار. این خود، خاصیت مردار است و عمر مردارخوران بسیار. اگر می خواهید چاره مرگ کنید و از عمر کوتاه خود رها شوید و مثل ما عمر طولانی بیابید همانند ما غذایتان از مردار باشد و مسکنتان در گندزار. سپس عقاب را به محل زندگی خود می برد و با ماحضر خود از او پذیرایی می کند. عقاب چون بوی گندزار را احساس می کند توان ماندن در خود نمی بیند، عطای کلاغ را به لقای او و گندزارش می بخشد، پر می کشد و در دل آسمان ناپدید می شود.

«نسر» عمر ابوریشه

عمر ابوریشه قصیده خود را با خطاب به قله های کوهها آغاز می کند که روزگاری جولانگاه کرکس ها بود؛ کرکس هایی که در پهنه وسیع آسمان به پرواز درمی آمدند و هرچه می خواستند به میل و اشتهای خود شکار می کردند اما اینک با گذشت عمر چنان ضعیف و نحیف گشته اند که ناگزیر در دامنه کوهها به پرواز درمی آیند و از لاشه مردار تغذیه می کنند. حالا کرکس نه توان تأمین آذوقه خود را دارد و نه چون روزگار شکوه و اقتدار، توان پر کشیدن به آسمانها را؛ روزگار توانمندی که چون از آشیان خود به پرواز درمی آمد همه پرندگان و چرندگان و خزندگان زیر سلطه و شکار او بودند، ولی اینک حتی بُغاث^۱ هم به او زور می گوید، طعمه از دست و دهانش می رباید و کنارش می زند؛ اجازه نمی دهند حتی از مردار افتاده به روی شن ها تغذیه کند. کرکس وقتی این تحقیرها و بی اعتنائی ها را می بیند تاب نمی آورد و بقایای تن و امانده اش را به زور برمی کشد، به پرواز درمی آید و چون به آسمان می رسد بنا به عادت فریادی برمی کشد اما دیگر توانی در کرکس نمانده و سرانجام جسد مرده اش از آسمان بر آشیان ویرانش در قله کوهی می افتد.

^۱ پرنده ای است کوچکتر از کرکس و در پرواز بسیار کند.

۷. بحث و بررسی

بودن یا نبودن، و چگونه بودن؟ ماندن یا نماندن، و چگونه ماندن؟ پرسش و تعارضی است که گاهی اوقات در زندگی آدمی به سراغش می‌آید؛ در لحظاتی حساس و پرمخاطره؛ که شاید اراده‌ها را به محک تجربه بیازماید. بوده‌اند انسان‌های بزرگی که این تجربه‌ها را آزموده‌اند و سربلند بیرون آمده‌اند. در آثار ادبی و دینی نمونه‌های فراوان می‌توان یافت که از این بُعد هم قابل بررسی‌اند. اراده یوسف پیغمبر در متون دینی، اراده سیاوش پهلوان پاک و غیور شاهنامه در گذشتن از آتش، اراده رستم در لحظه‌ای که اسفندیار، شاهزاده ایرانی به بستن دستان او مأمور است و ... که مقام والای حیات پاک و بی‌آلایش انسان را می‌نمایند.

شعر «عقاب» خانلری هم به‌نوعی بیانگر ارزش‌های والای انسان و حیات اوست و در سوی دیگر، عمر ابوریشه شاعر عرب همین مضمون را با مفهوم نمادین دیگری به تصویر می‌کشد. لکن در نگاه دو شاعر به موضوعی واحد یعنی مقام والای انسان و ارزش حیات او و به‌خصوص از منظر نمادپردازی و تصویرسازی تفاوت‌هایی است که شاید برگرفته از محیط اجتماعی و سازه‌های فرهنگی و شاکله تمدنی آن دو باشد. هر دو شاعر در شعر خود از موضوع و بن‌مایه واحدی سخن می‌گویند و آن اینکه مرگ با عزت بر زندگی در ذلت، شرف دارد. البته این، مضمون تازه‌ای نیست که خانلری یا عمر ابوریشه ابداع کرده باشند بلکه این مایه فکری از قدیم‌الایام در عمق حیات و رگ و ریشه انسان‌های آزاده بوده و هست و در پهنه شعر و ادب پارسی و تازی شواهد فراوانی بر آن می‌توان یافت. چنان‌که عنتره بن شداد العبسی شاعر جاهلی عرب، ۱۴۰۰ سال پیش در یکی از قصاید معروف خود با مطلع

حَكْمٌ سُبُوفَكَ فِي رِقَابِ الْغُدَلِ وَإِذَا نَزَلَتْ بِدَارِ دُلِّ فَارْحَلِ

می‌آورد:

لاتسقنی ماء الحیاة بذلة بل فاسقنی بالعز كأس الحنظل
ماء الحیاة بذلة كجهنم و جهنم بالعز أطیب منزل

(عنتره بن شداد ۱۳۵)

خانلری شعر خود را با عنوان «عقاب» سروده و انتخاب این نام با توجه به روحیات و تمدن کهن ایرانی طبیعی به نظر می‌آید چراکه اولاً در محیط فرهنگی و ادبی ایران این پرنده با وجود داشتن نام‌های دیگری چون باز، قوش، قرقی و شاهین در میان مردم بیشتر به این نام شهرت یافته و شناخته می‌شود؛ دیگر اینکه با توجه به مفاهیم اساطیری و نمادین (کوپر ۲۸۰) که این پرنده در فرهنگ و آثار ادبی ایرانی به خود گرفته است و در شعر شاعران دیرین از جمله ناصر خسرو^۱ هم سابقه دارد شاعر را قانع و ملزم به انتخاب آن می‌کند ضمن اینکه این نام با ذائقه و خاطره فرهنگی مخاطب ایرانی هم بیشتر سازگار است.

۸. ساختار

۱.۸ شباهت‌ها

موضوع، نگرش، آرمان

هر دو شاعر تم و مایه اصلی را از بیرون از ذهن خود آورده‌اند؛ نه اینکه ذوق هنری و ابداع فردی آنان در کار نباشد. مقصود این است که موضوع شعر، ساخته ذهن خود شاعر نیست بلکه آبخور آن را در جای دیگری باید جست. خانلری در سرودن شعر «عقاب» مایه را از داستانی در ادبیات روسیه گرفته^۲ (پوشکین ۱۵۰) ولی «در اثر همدردی و همجوشی با سرمشق اصلی، و نیز درک درست مضمون و قدرت بیان شاعر، آن را به

^۱ گویند عقابی به در شهری برخاست
وز بهر طمع پر به پرواز بیاراست

ناگه ز یکی گوشه از این سخت کمانی
تیری ز فضای بد بگشاد بر او راست

در بال عقاب آمد آن تیر جگردوز
وز ابر مر او را به سوی خاک فروکاست

(دیوان اشعار، ص ۵۲۲-۵۲۳)

^۲ «پوگاچف گفت: گوش کن تا حکایتی را که در طفولیت از یک پیرزن شنیده‌ام برای تو تعریف کنم. یک روز عقابی از زاغی پرسید: چه علت دارد که تو سیصد سال عمر می‌کنی در صورتی که عمر من بیش از سی و سه سال نیست؟ زاغ جواب داد: آقا علت آن است که تو خون زندگان می‌خوری و من از مردار تغذیه می‌کنم. عقاب با خود اندیشید که خوب است من هم به خوردن مردار عادت کنم. پس با هم پرواز کردند. اسبی مرده کناری افتاده بود. فرود آمدند و کنار آن نشستند. زاغ به خوردن مردار و تحسین مره آن پرداخت ولی عقاب یکی دو منقار بر آن زد و به زاغ گفت: نه! آقای زاغ، یک بار خوردن خون زنده به سیصد سال مردارخواری می‌ارزد. خداحافظ!» (پوشکین ۱۵۰).

درجهٔ یک اثر مستقل بالا برده است - به درجهٔ یک اثر ابداعی» (زرین کوب ۱۳۷۱: ۲۳۹). عمر ابوریشه مایه را از محیط اجتماعی و مضمون رایج در ادبیات عرب (و شرق) اقتباس کرده است. موضوع هر دو شعر، یکی است و اندیشهٔ هر دو شاعر به هم نزدیک است: یافتن راز ماندگاری، بودن و ماندن، با این تفاوت که خانلری به چگونگی ماندن هم می‌اندیشد ولی عمر ابوریشه تنها به ماندن می‌اندیشد.

در هر دو شعر حس نوستالژیک^۱ و تأسف و حسرت بر گذشته و عمر از دست رفته مشهود است و شاعر در جدال با مرگ و در جست‌وجوی راهی برای گریز از آن است، با این تفاوت که خانلری در مثنوی «عقاب» خود به شیوهٔ روایی، این حس و جست‌وجوی ناچار و چاره‌ناچار کردن را از زبان عقاب بیان می‌کند اما عمر ابوریشه در قصیدهٔ خود به شیوهٔ خطابی، دردمندانه با کوه‌ها که آشیانه و کاشانهٔ عقابان و کرکسان است هم‌آوا می‌شود. نکتهٔ جالب اینکه هر دو شعر با فعل ربطی (ناقصه) گشت/ اصبح آغاز شده است:

خانلری:

«گشت» غمناک دل و جان عقاب / چو از او دور شد ایام شباب
خواست تا چارهٔ ناچار کند / دارویی جوید و در کار کند

عمر ابوریشه:

«اصبح» السفح ملعباً للنسور / فاغضبی یا ذری الجبال و ثوری
ان للجرح صیحة فابعثیها / فی سماع الدنئی فحیح سعیر

هر دو شاعر در جست‌وجوی یافتن نوشدارو و راز طول عمر هستند؛ راهی به رهایی، برای گریز از مرگ:

خانلری:

گرچه از عمر دل سیری نیست / مرگ می‌آید و تدبیری نیست
من و این شهپر و این شوکت و جاه / عمرم از چیست بدین حد کوتاه؟

^۱ nostalgic

عمر ابوریشه:

نسل الوهنُ مخلبیه و ادمتُ منکبیه عواصفُ المقدورِ

آرمان هر دو شاعر نیز یکسان است. هر دو خواهان بازگشت شکوه و اقتدار از دست رفته هستند و به تعبیری گریز از مرگ - که می آید و تدبیری نیست. خانلری این بازگشت و ماندن را با اوج گرفتن و در آسمان محو شدن به تصویر می کشد:

سوی بالا شد و بالاتر شد راست با مهر فلک همسر شد
لحظه ای چند بر این لوح کبود نقطه ای بود و دگر هیچ نبود

و عمر ابوریشه با پر کشیدن و به آسمان رفتن و بر اثر ضعف، سرنگون بازگشتن:

هبط السفح... طوياً من جناحیه علی کل مطمح مقبور
نسل الوهنُ مخلبیه و ادمتُ منکبیه عواصفُ المقدورِ

۲.۸ تفاوت‌ها

عنوان؛ لحن و بیان؛ قالب و وزن؛ صعود و سقوط، برداشت و ارائه تصویری متفاوت از یک مفهوم. نخستین تفاوت، در نام گذاری یا عنوان و همچنین قالب دو شعر به چشم می آید: خانلری مثنوی خود را با عنوان عقاب و عمر ابوریشه قصیده اش را با نام کرکس سروده و این شاید به نوع نگاه فرهنگی دو ملت ایران و عرب مربوط شود که با توجه به روایات و بنیادهای فرهنگی شان، دو شاعر این نمادها را برای بیان آرمان و ایدئال خود برگزیده اند.

دیگر اینکه خانلری شعر خود را به صورت روایی با حضور دو شخصیت عقاب و زاغ آغاز می کند و با گفت و گو میان آن دو و سرانجام بیان نمادین آرمان و آرزوهایش ادامه می دهد اما قصیده عمر ابوریشه خطابی است که ضمن آن، قله های کوهها (یا ذر الجبال!) و پرندگان کوچک که پیش از این شکار کرکس بودند و در نهایت خود کرکس (ایها النسر!) مخاطب شاعر می شوند.

خانلری که شعر خود را به صورت روایی و در قالب گفت و گو میان عقاب و زاغ پیش می برد در خلال آن، آنچه را از آرمانها و حکمتها و عبرتها لازم می بیند از

زبان عقاب و زاغ بیان می‌کند، درحالی‌که شعر عمر ابوریشه روایی نیست و شاعر با تأسف درصدد بیان حسرت از گذشته از دست‌رفته است و مخصوصاً در بیت پایانی قصیده با آوردن تعبیر «هل تعود؟» حسرت و احساس درونی خود را آشکار می‌نماید. خانلری مثنوی خود را در بحر رمل مخبون محذوف سروده است که این قالب و وزن برای داستان‌های روایی مناسب است و عمر ابوریشه شعر خود را در قالب قصیده و در بحر خفیف سروده است.

عمر ابوریشه در قصیده خود طرح ذهنی روشنی ندارد و معلوم نیست با زبان استعاری و با این نماد چه می‌خواهد بگوید. آیا حسرت، بر گذشته و روزگار از دست‌رفته است؟ تأسف بر ضعف و نابودی سرزمین مادری‌اش است؟ بیان اعتراض است و نارضایتی از استعمارگران و سلطه‌جویان و اشغالگران؟! یا...؟ چندان روشن نیست. اما خانلری از همان آغاز طرح ذهنی خود را با قید جمله‌ای در پیشانی مثنوی‌اش^۱ و با همان بیت اول به ذهن خواننده می‌نشانند که می‌خواهد از چه سخن بگوید و خواننده در ادامه، ضمن اینکه با مجموع کامل حواس خود در پی آن است که بداند «شاعر چه می‌گوید»، «چگونه گفتن را هم دنبال می‌کند» و چون خوانش شعر به پایان می‌رسد هر دو مسئله چه گفتن و چگونه گفتن، خواننده را مسحور خود کرده است. تصویر پرداخته‌شده در محور عمودی شعر خانلری تناسبی بسیار زنده و گویا با پرواز و فرود و اوج عقاب دارد. عقاب از آسمان فرود می‌آید، با زاغ گفت‌وگو می‌کند. تعارض و کشمکش درونی عقاب بر سر دو راهی ماندن و رفتن (= مرگ) یا پذیرفتن خواری و زبونی به بهای طول عمر؛ یا داشتن عمر کوتاه همراه با شکوه و اقتدار و سرانجام عروج، و نه نزول. زبان شعر به‌گونه‌ای است که در فضای کلی آن هم همین آهنگ فرود و عروج به تصویر کشیده شده است. در همان حال که عقاب پر می‌کشد و اوج می‌گیرد و در دل آسمان محو می‌شود لحن و کلام و زبان شعر نیز «همگام با پرواز و اوج و فرود عقاب با آهنگی خوش اوج می‌گیرد» (یوسفی ۶۸۷):

^۱ «گویند زاغ سیصد سال زید و گاه سال عمرش از این نیز درگذرد. عقاب را سال عمر سی بیش نباشد...» در مورد درستی و نادرستی مأخذ این عبارت، به کتاب با چراغ و آینه نوشته شفیعی کدکنی، ص ۲۱۴ رجوع شود.

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| گشت غمناک دل و جان عقاب | چو از او دور شد ایام شباب |
| خواست تا چاره ناچار کند | دارویی جوید و در کار کند |
| عمر در اوج فلک برده به سر | دم زده در نفس باد سحر |
| ابر را دیده به زیر پر خویش | حیوان را همه فرمانبر خویش |
| بارها آمده شادان ز سفر | به رهش بسته فلک طاق ظفر |
| سینه کبک و تذرو و تیهو | تازه و گرم شده طعمه او |
| اینک افتاده بر این لاشه و گند | باید از زاغ بیاموزد پند |
| یادش آمد که بر آن اوج سپهر | هست پیروزی و زیبایی و مهر |
| فر و آزادی و فتح و ظفر است | نفس خرم باد سحر است |
| دیده بگشود و به هر سو نگریست | دید گردش اثری زینها نیست |
| آنچه بود از همه سو خواری بود | وحشت و نفرت و بیزاری بود |
| بال بر هم زد و برجست ز جا | گفت کای یار بیخشای مرا |
| من نیم درخور این مهمانی | تو و مردار تو را ارزانی |
| شهیپر شاه هوا اوج گرفت | زاغ را دیده بر او مانده شگفت |
| سوی بالا شد و بالاتر شد | راست با مهر فلک همسر شد |
| لحظه‌ای چند بر این لوح کبود | نقطه‌ای بود و دگر هیچ نبود |

(خانلری ۹۰-۹۹)

عقاب خانلری و نسر ابوریشة هر دو به پایان عمر خود رسیده‌اند لیکن این هنر و آرمان شاعر است که خلق تصویر پایانی را رقم می‌زند. عقاب اوج می‌گیرد، با مهر فلک همبر و همسر می‌شود و در دل آسمان محو می‌شود. در شعر عمر ابوریشة هم همین آرمان هست و می‌خواهد حضور و ادامه حیات خود را در آسمان نقش بزند اما ضعف بر نسر غالب شده، به زحمت تن نزار خود را به هوا می‌کشد و هنوز اوج ناگرفته، بر آشیانش در قلعه کوه می‌افتد.

آهنگ و ترکیب زبان، کلام و لحن به‌کاررفته در شعر، با اوج و فرود پرواز عقاب تصویری همگون خلق کرده است. در نهایت گویی میان پرواز عقاب و آهنگ کلام شاعر پیوندی ایجاد می‌شود و مخاطب را هم با خود به آسمان می‌برد. اما در شعر عمر ابوریشة چنین همگونی‌ای میان پرواز نسر و مفهوم نمادین این پرنده در قلمرو فرهنگ و ادب عربی و پیام ذهنی شاعر دیده نمی‌شود. حتی بیت پایانی شعر ابوریشة که بعد از

افتادن کرکس (= نسر) بر آشیانه‌اش در قلّه کوه سروده شده است چندان ارتباط و تناسبی با اصل موضوع، کلیت و به‌خصوص محور عمودی شعر ندارد و از شاعر خلاق و نوآوری که بسیاری از اشعارش منتقدان سرسخت ادبیات عرب را به شگفتی واداشته است انتظار نمی‌رود که با خطاب کردن لاشه کرکس، آمال و آرزوهایش را بروز دهد که:

أَيُّهَا النَّسْرُ هَلْ أَعُوذُ كَمَا غَدَتَ ام السَّفْحِ قَدَ أَمَاتَ شُعُورِي

۳۸ تقابلهای

۱.۳۸ در مثنوی خانلری، عقاب در جست‌وجوی راز عمر دراز و چاره‌ای برای کوتاهی عمر و در نهایت گریز از مرگ است اما در قصیده عمر ابوریشه با اینکه نسر (= کرکس) به درازی عمر (به روایتی بیش از سیصد سال) شهرت دارد (یا حقی ۶۶۶) چون به پایان عمرش رسیده است آشیانه خود را ترک می‌کند و وداع بازپسینش را از چشمانش می‌شود خواند:

خانلری:

من و این شهپر و این شوکت و جاه عمرم از چیست بدین حد کوتاه!؟

عمر ابوریشه:

هجر الوکرَ ذاهلاً و علی عینیه شیءٌ من الوداع الاخیر
تارکاً خلفه مواكب سحِب تتهاوی من أفقها المسحور
کم اکبت علیه و هی تُنادی فوقه قبله الضحی المخمور

۲.۳۸ نسر در شعر ابوریشه ضعف پیری و ناتوانی‌اش را احساس می‌کند، از پرواز درمی‌ماند و دیگر قادر نیست بر فراز قله‌ها به پرواز درآید و بر دامنه کوه‌ها فرود می‌آید درحالی که بال‌هایش را بر آرزوهای مدفونش پیچیده است:

هبط السفح ... طاویاً من جناحیه علی کل مطمح مقبور

اما در شعر خانلری عقاب که

عمر در اوج فلک برده به سر دم زده در نفس باد سحر

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| ابر را دیده به زیر پر خویش | حیوان را همه فرمانبر خویش |
| بارها آمده شادان ز سفر | به رهش بسته فلک طاق ظفر |
| سینه کبک و تذرو و تیهو | تازه و گرم شده طعمه او |

آرزویی بر دل عقاب نمانده جز رهایی از چنگال مرگ «که می آید و تدبیری نیست» و درمان کوتاهی عمر.

۳.۳۸ آزار دیدن نسر (= کرکس) از پرندگان: نسر که از پرواز و شکار درمی ماند بر لاشه فرود می آید اما اینک حتی پرندگان ضعیف با چنگالهای خُرد و بالهای کوچکشان او را از لاشه دور می کنند و اجازه نمی دهند حتی از مردار تغذیه کند:

| | |
|--------------------------------------|---|
| وَقَفَ النَّسْرُ جَائِعًا يَتَلَوَّى | فَوْقَ شَلْوَى عَلَى الرَّمَالِ نَثِيرِ |
| و عجافاً البغاث تدفعه | بالمخلب الغض و الجناح القصير |

در مثنوی خانلری آسمان و زمین قلمرو فرمانروایی عقاب است و پرندگان و چرندگان و خزندگان در فرمان او هستند و حتی آسمان هم پیروزیهای شکوهمند عقاب را جشن می گیرد:

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| ابر را دیده به زیر پر خویش | حیوان را همه فرمانبر خویش |
| بارها آمده شادان ز سفر | به رهش بسته فلک طاق ظفر |

۴.۳۸ در شعر عمر ابوریشه وقار و متانتی که نسر دارد یادگار روزگاران گذشته است:

| | |
|-----------------------|---------------------------|
| الوقار الذی یشیع علیه | فضله الارث من سحیق الدهور |
|-----------------------|---------------------------|

اما در شعر خانلری شکوه و اقتدار عقاب ضمن اینکه میراث گذشته است به ناگهان بر زمین فرو نمی غلطد - آن گونه که نسر در قصیده ابوریشه - بلکه پر می گشاید، اوج می گیرد و این شکوه و اقتدار را - دست کم در فضای ذهنی شاعر و شعر او و همچنین در ذهن مخاطب - به ابد پیوند می زند.

۵.۳۸ عقاب خانلری عطای زاغ را به لقای عمر دراز آمیخته به زهرآب خواری و زبونی می بخشد، از سر گندزار و مردار برمی خیزد و می رود:

| | |
|--------------------------------|---------------------------|
| آنچه بود از همه سو خواری بود | وحشت و نفرت و بیزاری بود |
| ... یادش آمد که بر آن اوج سپهر | هست پیروزی و زیبایی و مهر |
| فرّ و آزادی و فتح و ظفر است | نفس خرم باد سحر است |
| دیده بگشود و به هر سو نگریست | دید گردش اثری زینها نیست |
| بال بر هم زد و برجست ز جا | گفت کای یار ببخشای مرا |
| من نیم درخور این مهمانی | تو و مردار تو را ارزانی |

اما نسر ابوریشه گرسنه و تشنه به کنار پرندگان دیگر می‌آید تا نوک منقاری بر طعمه بزند اما پرندگان کوچک و ضعیف اجازه نمی‌دهند حتی از مردار تغذیه کند:

| | |
|-------------------------------------|--|
| وَقَفَ النَّسْرُ جَائِعًا يَتَلَوَى | فَوْقَ شَلْوٍ عَلَى الرَّمَالِ نَثِيرٍ |
| و عجافاً البغاث تدفعه | بالمخلب الغض و الجناح القصير |

۶.۳.۸ در شعر خانلری، عقاب در جست‌وجوی راز طول عمر از آشیانه خود بیرون می‌آید و طبق عادت معمول، همه پرندگان و خزندگان و چرندگان از بیم شکار عقاب هرکدام به گوشه‌ای می‌گریزند و عقاب بی‌آنکه ضعف پیری، وی را از پای درآورده باشد بی‌توجه به آنها در جست‌وجوی یافتن راز خویش است:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| گله کاهنگ چرا داشت به دشت | ناگه از وحشت پر ولوله گشت |
| وان شبان بیم‌زده دل‌نگران | شد پی بره نوزاد دوان |
| کبک در دامن خاری آویخت | مار پیچید و به سوراخ گریخت |
| آهو استاد و نگه کرد و رمید | دشت را خط غباری بکشید |
| لیک صیاد سر دیگر داشت | صید را فارغ و آزاد گذاشت ... |

اما در شعر ابوریشه ضعف پیری بر نسر عارض شده و توان پرواز هم ندارد:

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| هبط السفح طأویاً من جناحیه | علی کل مطمح مقبور |
| فتبارت عصائب الطیر ما | بین شروود من الادی و نفور |
| لا تطیری جوابه السفح فالنسر | اذا ما خبرتبه لم تطیری |

۷.۳.۸ در شعر ابوریشه نسر کنار پرندگان دیگر می‌نشیند تا از مردار تغذیه کند اما چون روی نمی‌بیند و حتی با بی‌مهری مواجه می‌شود هرچه نیرو و توان دارد جمع

می‌کند و آخرین اراده‌اش را متمرکز می‌کند، پر می‌کشد و اوج می‌گیرد و از آسمان بر آشیانه‌اش در قلّه کوه سرنگون می‌افتد (← سقوط) اما در شعر خانلری، خود عقاب درمی‌یابد که درخور این مهمانی نیست و گند و مردار را ارزانی خود کلاغ می‌کند، پر می‌کشد، در دل آسمان محو می‌شود و دیگر بر نمی‌گردد (← صعود):

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| بال بر هم زد و برجست ز جا | گفت کای یار ببخشای مرا |
| سال‌ها باش و بدین عیش بناز | تو و مردار و تو و عمر دراز |
| من نیم درخور این مهمانی | گند و مردار تو را ارزانی |
| گر در اوج فلکم باید مرد | عمر در گند به سر نتوان برد |

۸.۳۸ به نظر می‌رسد مهم‌ترین و هیجان‌انگیزترین تصویر در هر دو شعر در ابیات پایانی رقم خورده است و نگاه و برداشت متفاوت دو شاعر گویای تفاوت روح ملی، مخیله جمعی و جوهره فرهنگی است. در شعر عمر ابوریشه - چنان‌که اشاره شد - نسر با همه ضعف و ناامیدی اوج می‌گیرد اما لاشه‌اش بر کاشانه‌اش می‌افتد؛ تصویر در ذهن مخاطب به یکباره قطع می‌شود و همه چیز پایان می‌پذیرد، آنگاه شاعر می‌گوید:

أَيُّهَا النَّسْرُ هَلْ أَعُوذُ كَمَا عُدْتَ
أَمِ السَّفْحِ قَدِ أَمَاتَ شُعُورِي

در قصیده ابوریشه، تنها با یک تفسیر یا تأویل نمادین، تا حدودی می‌شود تصویر ارائه‌شده را پذیرفت و آن اینکه نسر (کرکس) - نشان پرچم بعضی از دولت‌ها و کشورهای عربی هم است - نمادی از سرزمین آبا و اجدادی شاعر باشد که در چنگال دشمن بدخو رو به ویرانی نهاده و سایه سیاه ستم و استعمار روزبه‌روز بر آن گسترده‌تر می‌شود. در این صورت آرزوی شاعر مقبول می‌نماید که در انتظار روزی باشد که شکوه و آرامش گذشته بازگردد. درحالی‌که در شعر خانلری نه لرزه بر اندام عقاب می‌افتد و نه از ضعف و پیری چنان زار و ناتوان گشته که نتواند به پرواز درآید، بلکه در همان سنین پایانی عمر هم پر می‌کشد، اوج می‌گیرد و در دل آسمان ناپدید می‌شود و دیگر به زمین بر نمی‌گردد:

| | |
|--------------------------------|---------------------------|
| ... یادش آمد که بر آن اوج سپهر | هست پیروزی و زیبایی و مهر |
| فرّ و آزادی و فتح و ظفر است | نفس خرم باد سحر است ... |

شهپر شاه هوا اوج گرفت زاغ را دیده بر او مانده شگفت
سوی بالا شد و بالاتر شد راست با مهر فلک همسر شد
لحظه‌ای چند بر این لوح کبود نقطه‌ای بود و دگر هیچ نبود

۹. نتیجه‌گیری

در میان آثار ادبی ملت‌ها گاه آثاری یافت می‌شود که یا یکی متأثر از دیگری است و یا به‌طور تصادفی و بی‌آنکه از کار یکدیگر آگاهی داشته باشند و به تعبیر رژه دبری بی‌آنکه «ارتباط و انتقالی» میان این دو صورت گرفته باشد مشابهت‌ها و اشتراکات زیادی میان آن دو به چشم می‌آید. نمونه مورد اول دیوان شرقی یوهان ولفگانگ گوته و دیوان غزلیات حافظ شیرازی است و نمونه مورد دوم، ایلید و اودیسه هومر و شاهنامه فردوسی. به سبب تجربه مشترک حیات اجتماعی ملت‌ها، برای مورد دوم نمونه‌های فراوان می‌توان یافت و از آنجا که نویسندگان و آفرینندگان آثار هنری اغلب تحت تأثیر محیط اجتماعی و شرایط فرهنگی و زیستی جامعه خود، آثار خود را خلق می‌کنند، در کنار آن عوامل دیگری هم، چون نژاد و وراثت و زمان در پرورش قوه خلاق و قدرت آفرینشگری‌شان مؤثر است. در صورت وجود اشتراکات فرهنگی و اجتماعی، خلق آثار هنری و ادبی مشابه افزایش می‌یابد. در چند قرن اخیر برخی کشورهای همجوار آسیایی و آفریقایی به‌خصوص بخش خاورمیانه و خاور نزدیک، تجربه‌های مشابهی از سر گذرانده‌اند. در نتیجه نویسندگان این جوامع، آثار ادبی و هنری مشابهی از نظر مایه و مضمون خلق کرده‌اند. پرویز ناتل خانلری و عمر ابوریشه از دیگر مصداق‌های موارد ذکر شده‌اند که از نظر سرگذشت و تجارب زیستی و علمی و فرهنگی، اشتراکات زیادی با هم دارند. شاید برجسته‌ترین نقطه مشترک و مشابه این دو شاعر، سرودن شعری با عنوان قریب به هم و آرمانی یکسان و از نظر زمانی بسیار نزدیک به هم (با تقریباً چهار سال اختلاف) باشد.

عقاب و نسر هر دو به پایان عمر خود رسیده‌اند و در جست‌وجوی راز ماندگاری هستند لیکن با توجه به بینش اساطیری و کهن‌الگوی حیات در ذهن تبار و ملت دو

شاعر و نیز با توجه به مخیلهٔ جمعی^۱ و به تعبیر یونگ، ضمیر ناخودآگاه قومی^۲ نژادشان، هنر و آرمان‌های آنها تصویر پایان عمر و مخصوصاً کشف راز ماندگاری را در هیئت عقاب و نسر - که مفهوم و پیامی نمادین دارد - رقم می‌زند. در یکی عقاب اوج می‌گیرد، «با مهر فلک همسر شده»، در آسمان محو می‌شود (صعود) و در دیگری هم همین آرمان هست و نسر می‌خواهد حضور و ادامهٔ حیات خود را در آسمان نقش بزند اما ضعف غالب شده، به زحمت تن نزار خود را به هوا می‌کشد و هنوز اوج ناگرفته بر آشیانش در قلهٔ کوه می‌افتد (سقوط). هر دو شاعر برای بیان آرمان‌ها و ایدئال خود، از اندیشه و موجودی اساطیری بهره گرفته‌اند با این تفاوت که خانلری مثنوی خود را به شیوهٔ روایی و گفت‌وگو میان عقاب و زاغ پیش می‌برد و عمر ابوریشه قصیدهٔ خود را به شیوهٔ خطابی آن هم نه خطاب به خود نسر بلکه خطاب به کوه‌ها و قله‌ها سروده است.

از نظر اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی، عمر ابوریشه شعر خود را در شرایطی می‌سراید که سوریه در پی رهایی از چنگال استعمار، اختلافات حزبی و گروه‌های مردمی است. خانلری هم شعر عقاب را در زمانی می‌سراید که ایران در گیرودار خفقان و استبداد حکومت پهلوی پدر است. هرکدام از این دو شعر به‌نوعی بازگوکنندهٔ اوضاع و احوال جامعهٔ عصر خود و بازتاب آرمان و ایدئال‌های شاعر و مردم روزگار خود هستند. در یکی «فرّ و آزادی و فتح و ظفر است» و در دیگری حسرت است و امید در ناامیدی: «هل أعودُ كما عُدت».

برجسته‌ترین تصویر در هر دو شعر، در ابیات پایانی رقم خورده است. نگاه و برداشت متفاوت دو شاعر در پایان، گویای تفاوت روح ملی، مخیلهٔ جمعی و جوهرهٔ فرهنگی است. در شعر عمر ابوریشه، نسر با همهٔ ضعف و ناامیدی می‌خواهد اوج بگیرد اما جسد مرده‌اش بر آشیانش می‌افتد؛ تصویر در ذهن مخاطب به یکباره قطع می‌شود و همه‌چیز پایان می‌پذیرد، آنگاه شاعر با حسرت می‌گوید:

أَيُّهَا النَّسْرُ هَلْ أَعُودُ كَمَا عُدْتُ ام السّفح قد أَماتَ شُعُورِي

^۱ social imaginary تعبیر رژه دِبری، نویسنده و صاحب‌نظر در حوزه فرهنگ و مدیالوژی «mediology» (دبری ۱۹).

^۲ collective unconscious

این بیت پایانی نه تنها ارتباطی به اصل موضوع ندارد بلکه از خیال‌پردازی شاعر کاسته است و شکست و حسرت و درماندگی او را به تصویر می‌کشد. نگاه وی به گذشته پرشکوه از دست‌رفته است، اما در شعر خانلری نه لرزه بر اندام عقاب می‌افتد و نه از ضعف و پیری چنان زار و ناتوان گشته که نتواند به پرواز درآید؛ بلکه با همان شکوه و اقتدار همیشگی پر می‌کشد، اوج می‌گیرد و در دل آسمان ناپدید می‌شود و آن شکوه و غرور عقاب به خواننده هم منتقل می‌شود:

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| ... یادش آمد که بر آن اوج سپهر | هست پیروزی و زیبایی و مهر |
| فرّ و آزادی و فتح و ظفر است | نفس خرم باد سحر است |
| شهبهر شاه هوا اوج گرفت | زاغ را دیده بر او مانده شگفت |
| سوی بالا شد و بالاتر شد | راست با مهر فلک همسر شد |
| لحظه‌ای چند بر این لوح کبود | نقطه‌ای بود و دگر هیچ نبود |

منابع

- آبراهمیان، یرواند. *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی. چ یازدهم. تهران: نی، ۱۳۸۴.
- ابراهیم مصطفی و دیگران. *المعجم الوسیط*. استانبول: دارالدعوة، بی تا.
- ابوریشه، عمر. *دیوان*. بیروت: دارالعودة، ۱۹۹۸.
- پوشکین، الکساندر. *دختر سروان*. ترجمه پرویز ناتل خانلری. چ سوم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- خطیب، حسام. *آفاق الادب المقارن عربیاً و عالمیاً*. مصر: دارالفکر معاصر، ۲۰۰۳/۱۴۲۴.
- داد، سیما. *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. چ دوم. تهران: مروارید، ۱۳۸۳.
- دمیری، کمال‌الدین. *حیة الحیوان الکبری*، و یلیه کتاب عجائب المخلوقات و الحیوانات و غرائب الموجودات للامام زکریا ابن محمد بن محمود القزوینی. ۲ جلد. قم: ذوی القربی، ۱۳۸۶.

- رستگار فسایی، منصور. *احوال و آثار دکتر پرویز ناتل خانلری*. تهران: طرح نو، ۱۳۷۹.
- زرین کوب، عبدالحسین. *شعر بی دروغ، شعر بی نقاب*. تهران: علمی، ۱۳۷۱.
- _____. *نقد ادبی*. ۲ جلد. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. *با چراغ و آینه*. چ دوم. تهران: سخن، ۱۳۹۰.
- شوالیه، ژان و گربرن، آلن. *فرهنگ نمادها (اساطیر، رؤیاها، ایماء و ...)*. ترجمه سودابه فضائلی. جلد ۴. تهران: جیهون، ۱۳۸۵.
- علوی، بزرگ. *تاریخ ادبیات معاصر ایران*. ترجمه سعید فیروزآبادی. تهران: جامی، ۱۳۸۶.
- عنتره بن شداد العبسی. *دیوان*. شرح الخطیب تبریزی. قدم له و وضع هوامشه و فهارسه مجید طراد. بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۲ / ۱۹۹۲.
- غنیمی هلال، محمد. *الادب المقارن*. بیروت: دارالعودة، ۱۹۹۹.
- الفاخوری، حنا. *تاریخ الادب العربی الحدیث*. بیروت: دارالجیل، ۱۹۸۶.
- کوپر، سی. جی. *فرهنگ نگاره‌های آیینی*. ترجمه رفیه بهزادی. تهران: علمی، ۱۳۹۲.
- الکیالی، سامی. *الادب العربی المعاصر فی سوریه*. مصر: دارالمعارف و مکتبه الدراسات الادبیه، ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸.
- گویارد، ام. اف. *ادبیات تطبیقی*. ترجمه علی اکبر خان محمدی. تهران: باژنگ، ۱۳۷۴.
- لنگرودی، شمس. *تاریخ تحلیلی شعر نو*. جلد ۱. تهران: مرکز، ۱۳۷۸.
- ناتل خانلری، پرویز. *ماه در مرداب*. چ دوم. تهران: معین، ۱۳۷۰.
- ناصر خسرو. *دیوان اشعار*. به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق. انتشارات مؤسسه اسلامی دانشگاه مک گیل کانادا - مونترال، شعبه تهران، ۱۳۵۷.
- یاحقی، محمدجعفر. *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۶.
- یوسفی، غلامحسین. *چشمه روشن*. تهران: علمی، ۱۳۸۶.

(دسترسی در تاریخ ۴ تیر ۱۳۹۳) <http://www.syrianstory.com> (القصة السوریة)

(دسترسی در تاریخ ۲۶ مهر ۱۳۹۳) <http://adabalarabi.com>

Bassnett, Susan. *Comparative Literature, A Critical Introduction*. Blackwell, third edition, 1997.

Cuddon, J.A. *A Dictionary of Literary Terms*. Penguin Book, 1984. (افست ایران)

Debray, Regis. *Transmitting Culture*. Translated by Eric Rauth. Clombia University Press, 2000.

